

کارناوالی از جشن و جنون در آمریکای لاتین
نوشته میگل آنخل آستوریاس - برنده‌ی نوبل ادبی ۱۹۶۷

مجتبی حبیبی

«توروتومبو»

نویسنده‌ی

آمریکای لاتین

را با پیرایه‌های جادویی
آمریکای لاتین به واقعیت‌های بشری، بیشتر از پس‌زمینه‌ی اشغال سرزمینی، اختلاط فرهنگ‌های بومی و عجیب شده با فرهنگ‌های وارداتی با استعمار اروپایی است. از دیگر آثار نویسنده: تعطیلات آخر هفته، آقای رئیس‌جمهور، چشمان دهن‌شدگان، مردانی از ذرت، جیب‌بری که خداشناس نبود... است که بیشتر بر مدار حکومت‌های دست‌نشانده‌ی کودتایی، پدیده‌ی همیشگی ناپدید شدن شادگان سیاسی، حقوق بشر و سحر و جادو است. اعتقاد به سحر و جادو از آنجا بر اذهان آن مردمان دیرپایی دارد که هیچ‌گاه خود در سرنوشت‌شان تاثیر تعیین‌کنندگی ندارند. یا پس‌مانده‌های فکری و نژادی استعمار کهنه‌ی اروپایی زمام امور را در اختیار دارند یا گروه‌بانی‌های آموزش‌دیده‌ی آمریکایی کودتاها پی در پی راه می‌اندازند. این موازنه بعد از دهه‌ی پنجاه میلادی زیر تاثیر اردوگاه شوروی شریک دیگری پیدا کرده بود.

داستان در مدت کوتاه آماده شدن مردم گواتمالا برای اجرای «توروتومبو» - کارناوالی که هر ساله برگزار می‌شود - آغاز و در پایان کارناوال، به سرانجام می‌رسد. مردم در جستجوی خورشید اسطوره‌ای به نام «جوسپ گاریبالدی» در سال‌های بنیان‌گذاری ایتالیای نوین هستند که بر سرزمین‌شان طلوع کند و آزادی را به ارمغان بیاورد. قهرمان‌شان نه از خودشان بلکه یک ایتالیایی به نام «تیزونلی» است که در همسایگی «استانیسلاس» پیرمرد سمسار، با خانواده‌اش زندگی می‌کند.

پیرمرد سمسار، ساختمان بزرگ و دو طبقه‌ای دارد که مملو از پرهای زینتی پرندگان، پوست‌های حیوانات، انواع شاخ‌ها، دندان‌های درندگان، ماسک‌ها و کلاه‌هاست. مردم در تدارک لباس‌های نو و خرید آرایه‌ها و یا کرایه کردن آن هستند. استانیسلاس، هم فروشنده است و هم کرایه‌دهنده. او در طبقه‌ی دوم،



اجساد خشک شده‌ی همه‌ی حیوانات را دارد که هر کدامشان را با آرایه‌های دیگر تزیین کرده است. در بین آنها میمونی بزرگ با چشم‌های درشت و سبز و پیرایه‌ی سرخ رنگ بر بلندترین جا نهاده است و آن را شیطان لقب داده است. بعد از تعطیل کردن سمساری، جلوی شیطان دست ساخت خود زانو می‌زند و نیرنگ‌های خود را زمزمه می‌کند و از آن بت، تقاضای کمک می‌کند. چنان دندان‌گرد است که نه خانواده‌ای دارد و نه حیوانی از قبیل مرغ و گربه که مبادا خرجی داشته باشد!

«ناتیوتیه کنیتوچ» دخترکی هشت‌ساله است که به همراه پدر و پدرخوانده‌اش، سایینو کنیتوچ و ملچورناتایا برای کرایه کردن لباس و پر و ماسک آمده‌اند. غروب هنگام است و ظنین طبل‌ها به پیشواز روز توروتومبو بلند شده است. پدر و پدرخوانده چیزهایی را می‌پسندند و سمسار بعد از چانه زدنی کوتاه با درخواست تخفیف آنها موافقت می‌کند. آنها از فرط خوشحالی بیرون می‌روند و دخترک که از روی کنجکاوی به طبقه‌ی دوم رفته و رو به روی شیطان مسحور مانده است، نفس‌های سمسار پیر را پشت سر خود می‌شنود. سمسار بعد از رفتن آنها در را بسته و چراغ‌ها را خاموش کرده و بالای سر دخترک حاضر شده است. پیرمرد از دختر ناتوان هتک حرمت می‌کند و خون و ادرا از دخترک روان می‌شود. دخترک بیهوش شده و افتاده است. پیرمرد بلافاصله چاره‌ی کار را در آن می‌بیند که طناب نگهدارنده‌ی شیطان آویزان را باز کند. شیطان بر روی دخترک می‌افتد و هیکل بزرگش دخترک را پوشش می‌دهد. پیرمرد بدون درنگ لباس‌های دخترک را تعویض می‌کند و از در دیگر بیرون می‌رود. تیزونلی فعال سیاسی همسایه‌ی پیرمرد، تمام ماجرا را تماشا کرده، به گوشه‌ای می‌خزد تا پیرمرد بیرون برود و برگردد. صدای کوبیده شدن در شنیده می‌شود. پدر و پدرخوانده‌ی دخترک به دم در سمساری می‌آیند و در را بسته می‌بینند. همسایه‌ها به پدر و پدرخوانده‌ی دخترک که بسته‌ی انتخاب شده برای وی را در دست دارند، می‌گویند سمساری تعطیل شده، بروند و فردا بیایند. بعد از گذشت ساعتی، سر و کله‌ی پیرمرد از خیابان مقابل پیدا می‌شود و پدر و پدرخوانده را نگران می‌یابد. هر سه با هم به داخل می‌روند و همه جا را می‌گردند و عاقبت جسد دخترک را زیر شیطان سرخ پوش می‌یابند. پیرمرد ضمن ابراز تأسف، به آنها القاء می‌کند که از روی بی‌مبالاتی‌شان، دخترک مسحور شیطان شده و کشته شده است. آنها نباید از این موضوع به کسی حرفی بزنند که مطرود جامعه گردند و با پیگرد حکومت نظامی مواجه شوند. سمسار مبلغی برای کمک به کفن و دفن دخترک به آنها می‌دهد و آنان جسد را در لباسی پیچیده و شتابان می‌روند. بعد از رفتن آنها، تیزونلی از مخفیگاه درمی‌آید و پیرمرد را به خاطر جنایت‌اش و دست به سر کردن پدر و پدرخوانده، مورد بازخواست قرار می‌دهد و هشدار می‌دهد که یا باید با شرایط او کنار بیاید یا او لباس خونی دخترک را به مردم و دادگاه نشان خواهد داد. پیرمرد سمسار از پای درآمده، با شرایط تیزونلی کنار می‌آید.

تیزونلی از او می‌خواهد هر روز آمار کسانی را که با آمریکا و کودتاچیان ناراضی‌اند و اسامی‌شان برای دستگیر شدن و ناپدید شدن در شورای پیش‌گیری انقلاب تنظیم شده است، بیاورد و تحویل او بدهد. پیرمرد که عضو شورا است هر روز اسامی را به او می‌دهد و تیزونلی آنان را آگاه می‌کند و هشدار می‌دهد که بگریزند و خود را نجات بدهند. نوبت به آخرین لیست اسامی می‌رسد که خود تیزونلی هم در میان آنان است. پیرمرد آن را هم می‌دهد و در شب آخر، بعد از زانو زدن در مقابل شیطان، پیش خود به نتیجه می‌رسد که نزد کشیش عضو شورا برود و همه را اعتراف بکند. چنین می‌کند و پیرمرد کشیش وقتی می‌فهمد جسد دخترک در نهایت به زیر هیکل شیطان سرخ افتاده بوده و پدر و پدرخوانده آن را از زیر شیطان بیرون کشیده و برده‌اند، بلافاصله توجهی برای خود و سمسار می‌یابد که شیطان سرخ، روح کمونیست است و باید آن را به جرم هتک حرمت از دخترک، که نماینده‌ی معصومیت وطن است در مراسمی با حضور همه‌ی عالی‌مقام‌ها در آتش بسوزانند. پیرمرد بعد از بازگشت از نزد کشیش همه‌ی رازش را به تیزونلی بازگو می‌کند. تیزونلی جوشانده‌ای را که سرخوشی می‌آورد، به او می‌خورد و درخواستی را به وی می‌دهد که امضا کند تا سرپرست معادن، چندین کیلو دینامیت را به وی تحویل بدهد. تیزونلی ساعتی بعد برمی‌گردد و دینامیت را در کله‌ی شیطان تعبیه می‌کند. قرار است فردا عصر همه‌ی مقامات از جمله؛ رئیس‌جمهور آزادی‌خواه، نماینده‌ی پاپ و سفیر آمریکا در مراسم شرکت کنند و همراه با روزنهایی کارناوال، شیطان را به شعله‌های آتش بسپارند تا برای همیشه از شر شیطان سرخ در امان بمانند. ساعتی به اجرای مراسم سوزاندن شیطان مانده است که عده‌ای با سر و وضع پیشوازکنندگان کارناوال، تیزونلی را دستگیر و سوار جیب کرده با خود می‌برند. تیزونلی در خیال خود لحظه‌هایی را پیش‌بینی می‌کند که او را به جرم لو دادن آمار اشخاص سر به نیست شونده، محاکمه خواهند کرد. در بیرون از شهر او با کسانی مواجه می‌شود که طی روزهای اخیر، خود از آنان خواسته بود قبل از سر به نیست شدن آگاه باشند. آنها از او می‌خواهند چون همسایه‌ی استانیسلاس سمسار است و آنها پی برده‌اند بعدازظهر همه‌ی مقامات در آنجا جمع خواهند شد کمک کند تا آنها را دستگیر کنند. تیزونلی یادآوری می‌کند که آنها ساعتی دیگر بلافاصله بعد از آتش زدن شیطان، خود نیز نابود خواهند شد. اما آنها از تیزونلی می‌خواهند هر طوری شده قبل از انفجار، آنها را دستگیر کنند. در صورت کشته شدن مقامات، نیروهای نظامی مردم را به رگبار گلوله خواهند بست. تیزونلی آنها را متهم می‌کند که انقلابیون تفتنی با سیاست‌های تفتنی که به نفع شوروی است، هستند و خواسته یا ناخواسته کمک می‌کنند که ابرقدرت‌ها برای مذاکره و معامله با هم، چیزی داشته باشند. آنها با همان جیب او را برمی‌گردانند.

کارناوال به ساعت‌های آخر خود رسیده است. مردم با موسیقی و شعر و رقص و آرایه‌ها و پیرایه‌ها، جنون جمعی پیدا کرده‌اند. همه در پوشش‌های شبیه به هم، «ملت» شده‌اند و

منت، جمعی است که اراده‌اش در کوتاه مدت با هیچ هشداری منحرف نمی‌شود. هر چه او فریاد می‌کشد «متفرق بشوید! سران همه کشته خواهند شد» کسی نمی‌شنود. زمانی به نزدیکی خانه‌ی سمسار می‌رسند که شدت انفجار، ساختمان دو طبقه، سمسار و مهمانانش را در شعاع منطقه پخش کرده است و مردم باخبر و بی‌خبر، به رقص و شادی خود ادامه می‌دهند.

سربازان با شایعه‌ای که سران و سفیر آمریکا مبدل بوده‌اند، به روی مردم رگبار می‌کشایند اما همین که می‌فهمند آنها واقعی بوده‌اند و کشته شده‌اند، دست از کشتار می‌کشند و به پادگان‌های خود عقب‌نشینی می‌کنند. داستان در آشوب پایان می‌یابد.

استوریاس، جامعه‌ی کودتا زده و دیکتاتور زده‌ی گواتمالا را با همه‌ی نادانی و جهل و جادو و بت پرستی‌اش به نمایش می‌گذارد. انقلابیون، کمتر از حاکمان وابسته‌ی قدرت‌های جهانی نیستند. هیات حاکمه افرادی چون استانیسلاس شیطان‌پرست و توت‌پرست با مذهبی که توسط سفیر آمریکا کنترل می‌شود، از کوتاه‌بین‌ترین و ابله‌ترین آدم‌ها تشکیل شده است. از آن سوی، سیاست استعمار، بت پرستی را در اشکال مختلف حفظ و تقویت می‌کند تا روشنفکران هم به رغم شهامت‌شان، بت پرست و نادان باشند تا در نهایت، هر معضلی فقط در دیدار سفرا با سفیر آمریکا فیصله یابد. از سویی، آنها اسطوره ایتالیاء گاریبالدی را فریاد می‌زنند که خود از صادرکنندگان استعمار است. در چنین جامعه و فرهنگی است که تیزونلی ایتالیایی، انقلابی است. گرچه او غیر وابسته است، اما در صورت پیروزی، این نه گواتمالایی‌ها، بلکه یک اروپایی دیگر، و نه یک رنگین پوست بومی که یک ایتالیایی سفیدپوست است. استعمار گرچه مسیحیت را به آمریکای لاتینی برده، اما بت پرستی آنها را جایی که منافع‌شان ایجاب می‌کند، دامن می‌زند. استعمار، سران ارتش کودتایی، نماینده‌ی پاپ و سفیر آمریکا، همه را یک جا در دست دارد. جایگزین، کمونیست‌های وابسته به شوروی هستند که می‌توانند نتیجه را با دیپلماسی معامله کنند و اگر ممکن نگردد، تیزونلی ایتالیایی را که در زمان شورش پیش‌آگاهی مقرضانه ندارد، می‌تواند جای آنها را بگیرد. اگر کاسترو در کوبا خلاف مسیر آب شنا کرد نیز از یک پدر اسپانیایی متولد شده است. شاید نسل حاضر ملت‌های آمریکای لاتین، فرهنگی غیر قابل بهره‌برداری بیگانگان را به آیندگان‌شان منتقل کنند. جایی که مارکز، استوریاس، کوئیلو، بورخس، پاز و دیگران با پیشاهنگی مشغول درنوردیدن آن هستند تا پالودگی فکری را برای ملت‌هایشان به ارمغان بیاورند، شیطان را در لباس سرخ و سیاهش بشناسند و بت پرستی را براندازند. تجربه‌ی نویسندگان موفق آمریکای لاتین به خودباوری هنرمندان دیگر قاره‌ها آمده و دیگر انحصار دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل، از دست آمریکایی‌ها و استعمارگران اروپایی درآمده است. آثار هنر پویای جهانی خارج از انحصار استعمارگران، هنرمندان کشورهای استعمارگر را به همصدایی واداشته است و شاهد هستیم آمریکا و انگلیس و دیگر استعمارگران، بیشترین مشکلات را با هنرمندان خود دارند.